

مسائل عمده کشورهای شرقی در اشعار فارسی اقبال لاهوری (رویکرد جامعه‌شناختی)

* اکبر مجدالدین

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

بحث نابرابری‌های اجتماعی با توجه به گستره زمانی و مکانی و آثار وسیع آن از دیرباز مورد توجه اندیشمندان قرار داشته است. علامه اقبال لاهوری فیلسوف، سیاستمدار و شاعر بزرگ پاکستانی در چهارچوب بررسی و تحلیل و تعلیل علل عقب ماندگی جوامع اسلامی به این بحث توجه فراوانی نموده و ابعاد مختلف آن را مورد کاوش دقیق قرار داده است. این مقاله به بررسی این مقوله از سوی اقبال لاهوری بر اساس کلیات اشعار فارسی این اندیشمند بزرگ پرداخته است. علامه اقبال از سویی به نقش فرد و شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع اسلامی و از سوی دیگر به نقش کشورهای غربی یا به تعبیر شعری او "افرنگ" در عقب ماندگی جوامع اسلامی که در متون اجتماعی معاصر با عنوان کلی «نابرابری جهانی» قابل پی‌گیری است، توجه کرده است. این مقاله در حد خود می‌تواند کوششی برای روشن شدن سهم و نقش فرد و جامعه در پیدایش نابرابری در هر یک از جوامع بشری و نیز روشن شدن سهم و نقش کشورهای سرمایه‌دار غربی در پیدایش نابرابری در سطح جهانی به‌شمار رود. کلیدواژه‌ها: خودی، آگاهی، فرهنگ، عدالت، بی‌خودی.

Ighbal and the Major Problems of the Eastern Countries

Akbar Majdodin, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Sociology, Shahid Beheshti University

Abstract

Dr. Mohammad Ighbal, the Pakistani poet-philosopher who played a vital role in the birth of his country, was the first to advocate the formation of independent Moslem state for the subcontinent. As a poet, Ighbal represented in perhaps the most sensitive manner, the collective consciousness of his people during a certain period of history. Another unique contribution of Ighbal to the contemporary thought is his bracketing modern science with "God consciousness" which he considers more precious than mere belief in God. He goes to Europe and becomes a philosopher. He comes to know the European schools of philosophy and makes them known to others. But meanwhile, he conquers the West. Based upon the knowledge he had of the rich new and old cultures, he was able to develop himself. He was a "reformer" of both individual and social levels. He was a very serious supporter of a deep change in thought. Ighbal was a man of peace, equality and justice. For every human being, regardless of race, religion, region, and social class, he dreamt of a liberated and united world and humanity free from – either capitalist or communist – western rule. The most important point in his philosophy is "selflessness". A person (or a society) must keep his (or its) individual characteristics intact but once this is achieved, he (or it) should sacrifice his (or its) personal ambitions for the needs of the nation. Man cannot realize the "self" out of society. Finally, Ighbal sees the individual and the society as the reflections of each other.

Keywords: Selfness, selflessness, consciousness, culture, justice.

* دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران، استادیار گروه جامعه‌شناسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مقدمه

توجه به شرایط اجتماعی دورانی که علامه محمد اقبال لاهوری در آن می‌زیست و فراز و نشیب‌های زندگی او، می‌تواند به روشن شدن اندیشه‌ها و آثار این اندیشمند سترگ و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری آن‌ها کمک کند.

محمد اقبال در سال ۱۸۷۷ در شهر سیالکوت هندوستان در خانواده‌ای با شرایط اقتصادی متوسط به دنیا آمد (اقبال ۱۳۶۲: مقدمه). نور محمد پدر اقبال در سیالکوت به امور بازرگانی اشتغال داشت و در عین حال فردی بسیار متدین و پایبند به اصول و احکام اسلامی بود و بر همین اساس نیز ابتدا اقبال را برای آموختن قرآن به یکی از مساجد برد و سپس او را به مکتب‌خانه سپرد. در دوران تحصیلات دبستانی، اقبال استعداد ویژه‌ای از خود نشان داد و به این جهت در میان دانش‌آموزان به تیزهوشی و سخت‌کوشی شهرت داشت و گاه شعر نیز می‌سرود. اقبال دوره تحصیلات متوسطه را در یکی از کالج‌های سیالکوت گذراند و به سرودن شعر نیز ادامه داد و سپس تحصیلات دانشگاهی خود را در شهر لاهور آغاز کرد و در سال ۱۸۹۷ به اخذ درجه فوق‌لیسانس فلسفه نائل آمد. اقبال در طی این مدت به علت دانش‌دوستی پدرش با دوستان دانشمند و متعهد او محشور بود و در جلسات بحث و گفتگوی آنان که اکثراً در محل کسب و کار پدرش تشکیل می‌شد، حضور داشت. خانواده اقبال پایبندی به سلامت نفس، عدالت خواهی و آزادی را به او آموختند که گاه در اشعار خود به این امر اشاره دارد. اقبال در سال ۱۹۰۵ برای تکمیل تحصیلات دانشگاهی عازم اروپا شد و در طی سه سال تدریس فلسفه در دانشگاه کمبریج انگلستان، به تکمیل تحصیلات خود نیز همت گماشت و رساله دکتری خود را تحت عنوان «توسعه و تکامل ماوراءالطبیعه در ایران» تهیه و ارائه نمود که توسط دکتر امیرحسین آریانپور با عنوان «سیر فلسفه در ایران» ترجمه شد. دانشگاه مونیخ آلمان نیز براساس همین رساله درجه استادی فلسفه به وی اعطا کرد. در طول این مدت اقبال سعی می‌کرد میان فعالیت علمی و وظایف اجتماعی خود تعادلی برقرار کند؛ زیرا هر دو مورد برای او مهم بودند. به همین جهت با توجه به این شرایط در کنار ادامه تحصیل و تدریس به شغل وکالت اشتغال داشت و امور مربوط به شرایط سیاسی - اجتماعی شبه قاره هند را نیز با جدیت دنبال می‌کرد.

پس از بازگشت از اروپا عضویت در مجلس قانون‌گذاری پنجاب را پذیرفت و عضو مجلس شورای ایتالی نیز شد و در آن جا عضو کمیسیونی شد که برنامه‌ریزی برای اصلاحات سیاسی

در شبه قاره هند را به عهده داشت. در سال ۱۹۳۰ به عضویت در حزب مسلم لیگ درآمد و در کادر رهبری آن قرار گرفت و سپس به نمایندگی از مسلمانان هند به همراه مولوی شوکت علی در اولین کنگره اسلامی فلسطین در شهر بیت المقدس شرکت نمود و به مدت یک ماه با نمایندگان دیگر کشورهای اسلامی به مذاکره و رایزنی پرداخت. سخنرانی‌های او در کنگره بسیار مهم و برای همگان جالب توجه بود. او در سال ۱۹۳۲ برای مشاوره در خصوص تجدید سازمان دانشگاه کابل به آن شهر دعوت شد. اقبال چند سال ریاست دانشگاه علوم شرقی دانشگاه لاهور را بر عهده داشت و به تدریس ادبیات انگلیسی و فلسفه نیز پرداخت. او سرانجام در ۲۵ مارس ۱۹۳۸ به دنبال بیماری مزمن کلیه و چند بیماری دیگر در گذشت.

اقبال را باید از بنیان‌گذاران کشور پاکستان به عنوان یک کشور اسلامی بزرگ دانست که با ورود به حزب مسلم لیگ و مشاهده مشکلات مسلمانان که از یک طرف هدف اصلی فعالیت‌های سرکوب‌گرانه استعمار انگلیس و از سوی دیگر مورد تهاجم متعصبان هندو و سازش‌کاران سیاسی بودند، در تثبیت هویت اسلامی این بخش از شبه قاره هند و در استقلال آن نقشی اساسی ایفا کرد؛ او در چهارچوب اقدامات حزب مسلم لیگ با قاطعیت وارد صحنه مبارزه شد. حزب مسلم لیگ "در این مرحله به صورت یک جهش انقلابی، افکار را برانگیخت و مسلمین را بیدار کرد و نیروهای ساکن و حتی مجهول را در عمق جامعه کشف نمود و به حرکت درآورد. هم حکومت استعمار انگلیس را به خطر انداخت و هم توطئه‌های پنهانی را که به نام مصالح اسلام و به سود استعمار چیده شده بود، در چشم‌های مردم رسوا ساخت" (شریعتی ۱۳۵۶: ۵) و با بسیج اکثریت مسلمانان، سرانجام استقلال "جمهوری اسلامی پاکستان" را رقم زد.

محور اصلی جهان‌بینی اقبال، همان "فلسفه خودی" است. "خودی به معنی مرکز و هسته شخصیت بشری، معیار ارزش‌هاست. (صافی ۱۳۶۶: ۲۵۳) اقبال معتقد است همان طور که فرد احياناً دچار تزلزل شخصیت و یا گم کردن شخصیت می‌شود و از خود فاصله می‌گیرد و با خود بیگانه می‌گردد، غیر خود را به جای خود می‌گیرد... جامعه نیز چنین است. جامعه مانند فرد روح و شخصیت دارد، مانند فرد احياناً دچار تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت می‌گردد. ایمان به خود را و حس احترام به ذات و کرامت ذات را از دست می‌دهد و یکسره سقوط می‌کند (مطهری ۱۳۵۶: ۵۳). این نگرش ناشی از مشاهده شرایط نابسامان جامعه اسلامی و به خصوص مسلمانان شبه قاره هند، سیطره‌جویی غرب، کج فهمی گروهی از مسلمانان و

درگیری‌های داخلی مسلمانان با یکدیگر و مسلمانان و هندوها بوده است. "اقبال در غرب خود را به بلندترین قله تفکر عقلی امروز جهان رساند. به ارزش علم و تکنیک جدید اروپایی پی برد. اقبال با ایران و فرهنگ ایرانی آشنا شد و معنویت و لطافت روح و ظرافت و عمق بینشی را که در فرهنگ اسلامی - ایرانی است، به خصوص در تجلی ادبیش اخذ کرد. گذشته از این، اقبال فطرت اندیشه‌اش، اندیشه قومی است که در طول تاریخ، دقت احساس و نازکی خیال و صفای روح و معنویت دل و اشراق و الهام جزء خصوصیات نژادی و فرهنگی او است (شریعتی مجموعه آثار پنج: ۱۰۰). او این فلسفه را به خصوص در مورد جامعه اسلامی شبه قاره هند دارای مصداق می‌دانست و تلاش می‌کرد تا با گفته‌ها و اقدامات خود مسلمانان را از آن آگاه سازد. "او نه تنها کوشید تا ابعاد تجزیه شده و اعضای متلاشی شده ایدئولوژی اسلامی را، پیکره زنده اسلامی را که در طول تاریخ به وسیله خدعه‌های سیاسی و یا گرایش‌های ضد و نقیض فلسفی و اجتماعی، قطعه قطعه شده است و هر قطعه‌ای از آن در میان گروهی نگهداری می‌شود جمع کند (شریعتی مجموعه آثار پنج: ۱۰۱) بلکه کوشید تا شخصیت خود را بر همان اساس بازسازی کند. "نه تنها شاهکارش کتاب تجدید بنای تفکر مذهبی است، بلکه شاهکار عظیم‌ترش ساختن شخصیت بدیع و چند بعدی و تمام خودش است. تجدید بنای یک مسلمان تمام است در شخص خودش... در یک تجدید تولد انقلابی، یک مسلمان زاده سنتی معمول هندی، یک جوان فرنگی ماب تحصیل کرده انگلستان، یک دکتر فلسفه از لندن، یک شاعر پارسی‌گوی هند، یک جوان روشنفکر ضد استعمار در یک مستعمره، تبدیل شد به یک مسلمان تمام (شریعتی مجموعه آثار پنج: ۱۰۲) و به این سان است که او منادی ستیز با غرب، اتحاد عالم اسلام و جهان سوم، انقلاب در جهان اسلام، عرفان تعهد و احیای تفکر دینی به‌شمار می‌رود (ستوده ۱۳۶۵: فهرست مقالات). و این همه را می‌توان در درون ساختار فلسفه خودی او جای داد یا باز شناخت؛ و به این گونه است که او را یک اصلاح‌گر در جهان اسلام به‌شمار می‌آورند که "اندیشه‌های اصلاحی از مرز کشورش گذشت" (مطهری: ۵۰). نگاه ویژه او به نابرابری‌های اجتماعی نیز که موضوع این مقاله است در همین چهارچوب قابل بررسی است.

اقبال و تحلیل نابرابری‌های اجتماعی

مجموعه مطالبی را که در این زمینه در اشعار اقبال وجود دارد، می‌توان در دو سطح و هر سطح را در دو محور دسته‌بندی کرد.

مطالبی که از این پس ارائه می‌شود براساس اشعار فارسی علامه اقبال لاهوری است که در کلیات اشعار او گردآوری شده و بحث‌های مختلف آن عبارتند از: مثنوی‌های اسرار خودی، رموز بی‌خودی، پیام مشرق (لاله طور، افکار، می باقی، نقش فرنگ، جاوید نامه، پس چه باید کرد، ای قوم شرق، مسافر و دوستی‌های ارمغان حجاز و غزلیات و ترجیع بندی‌های زبور عجم (گلشن راز جدید و بندگی نامه) که در هر مورد بخش مربوط را که از آن شاهد مثال آورده‌ایم مشخص کرده‌ایم.

الف - در سطح "درون جامعه‌ای"

در این سطح اقبال دو محور را باز می‌شناسد:

۱ - فردی که مورد استثمار و ستم و سوءاستفاده و بی‌عدالتی قرار گرفته است. اقبال چنین افرادی را دارای ویژگی‌های شخصیتی خاص به نام "غلامی" و "بندگی" می‌داند و همین خلق و خو است که مشکلات یاد شده را برای چنین افرادی به بار می‌آورد.

- علل غلامی و بندگی:

۰ دوری از اسلام و آموزه‌های اسلامی.

تا شعار مصطفی از دست رفت قوم را رمز بقا از دست رفت

(رموز بی‌خودی: ۸۷)

از سواد کعبه چون آهو رمید ناوک صیاد، پهلویش درید

(اسرار خودی: ۴۸)

۰ عقل خود را به دست دیگران سپردن و بلندگوی دیگران شدن.

عقل تو زنجیری افکار غیر در گلوی تو نفس از نای غیر

بر زبانت گفت‌وگوها مستعار در دل تو آرزوها مستعار

باده می‌گیری به جام از دیگران جام هم‌گیری به وام از دیگران

لس‌ت منی گویدت مولای ما وای ما و وای ما و وای ما

(خلاصه مثنوی: ۱۰۸)

۰ زندگی غیرمستقل و تبعی داشتن و به جای خورشیدگونی، ستاره‌گون بودن و با مسکر دیگران مست شدن و با پر دیگری پریدن و با آتش دیگری گرم شدن.

زندگانی مثل انجم تا کجا هستی خود در سحر گم تا کجا

از پیام مصطفی آگاه شو فارغ از ارباب دون الله شو

بنده آزاد را باشد گران زیستن اندر جهان دیگران
هر که او را قدرت تخلیق نیست پیش ما جز کافر و زندیق نیست

(همان: ۱۰۸)

○ پیشانی بر آستان ارباب قدرت و مکنت ساییدن و از آنان یاری خواستن و بندگی دیگران کردن و گوهر وجود خود را به پای آنان ریختن و در واقع از کور دیگر عصاکشی خواستن و قدر خود را ندانستن و به جای شاهینی، کرکسی کردن.

به درگاه سلاطین تا کجا این چهره‌سای‌ها بیاموز از خدای خویش ناز کبرپایی‌ها
(زبور عجم: ۱۵۳)

درآ به سجده و یاری زخسروان مطلب که روز فقر نیاکان ما چنین کردند
(همان: ۱۵۴)

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
(افکار: ۲۳۹)

دل به حق بند و گشادی ز سلاطین مطلب که جبین بر در این دهکده سودن نتوان
(می باقی: ۲۵۱)

هر زمان سازی همان لات و منات از بتان جویی ثبات، ای بی‌ثبات
وای آن دینی که خواب آرد تو را باز در خواب گران دارد تو را
(جاوید نامه: ۳۳۰)

بگذر از کاوس و کی ای زنده مرد طوف خود کن گرد ایوانی مگرد
از مقام خویش دور افتاده‌ای کرکسی کم کن که شاهین زاده‌ای
(پس چه باید کرد: ۳۹۱)

○ تهی‌دستی و نداشتن عزم لازم و در یوزگی کردن و به جای شیری، روبه مزاجی کردن و منت دیگران پذیرفتن و گردن پیش آنان خم کردن و در واقع هستی خود را به پیشیزی فروختن.

ای فراهم کرده از شیران خراج گشته‌ای روبه مزاج از احتیاج
خستگی‌های تو از ناداری است اصل درد تو همین بیماری است
می‌رباید رفعت از فکر بلند می‌کشد شمع خیال ارجمند

(اسرار خودی: ۱۸)

- وای بر منت‌پذیر خوان غیر / گردنش خم گشته احسان غیر
خویش را از برق لطف غیر سوخت / با پیشیزی مایه غیرت فروخت
(همان: ۱۹)
- زیان‌ها و پیامدهای غلامی و بندگی غیر:
o دلمردگی.
- از غلامی دل بمیرد در بدن / از غلامی روح گردد بار تن
(بندگی نامه: ۱۷۹)
- o پیری زودرس.
از غلامی ضعف پیری در شباب / از غلامی شیرغاب افکنده ناب
(همان: ۱۷۹)
- o چند دستگی و تنازع و پراکندگی.
از غلامی بزم ملت فرد فرد / این و آن با این و آن اندر نبرد
آن یکی اندر سجود، این در قیام / کار و بارش چون نماز بی امام
درفتد هر فرد با فرد دگر / هر زمان هر فرد را دردی دگر
(همان: ۱۷۹)
- o بی‌هویتی و خود گم‌کردگی و دنباله روی از دیگران.
از غلامی مرد حق زناربند / از غلامی گوهرش نا ارجمند
کور ذوق و نیش را دانسته نوش / مرده‌ای بی‌مرگ و نقش خود به دوش
(همان: ۱۷۹)
- o دون‌همتی و ساختن با شرایط موجود.
آبروی زندگی در باختنه / چون خران با گاه و جو در ساخته
چون دل او تیره سیمای غلام / پست چون طبعش نواهای غلام
(همان: ۱۷۹)
- o بی‌آرزو بودن و در اندیشه آینده نبودن.
از دل افسرده او سوز رفت / ذوق فردا لذت دیروز رفت
(همان: ۱۸۰)

تا غلام از خویش گردد نا امید آرزو از سینه گردد ناپدید
(همان: ۱۸۵)

○ تن پروردگی و جان مردگی.

از غلامی ذوق دیداری مجوی از غلامی جان بیداری مجوی
تن ستبر از مستی مهر ملوک جان پاک از لاغری مانند دوک
بند بر پا نیست بر جان و دل است مشکل اندر مشکل اندر مشکل است
(همان: ۱۸۵)

۲ - توانگران استثمارگر و زورگو.

○ قدرتمندان زورگو هستند و به مردم ستم می‌کنند.

چویدار از جام استکبار مست بر سر درویش چوب خود شکست
(اسرار خودی: ۳۰)

○ عدم توجه کارگزاران به مسائل و مشکلات مردم.

از ره عامل، فقیر آزرده رفت دل‌گران و ناخوش و افسرده رفت
(همان: ۳۰)

○ سرمایه‌داران و قدرتمندان استثمارگرند و همه چیز را به خود اختصاص می‌دهند و حق مزدوران (کارگران) را پایمال می‌کنند و به ناموس آنان نیز سوءنظر دارند.
حاصل آیین و دستور ملوک ده خدایان فریه و دهقان چو دوک
(جاوید نامه: ۳۱۰)

خواجه نان بندهٔ مزدور خورد آبروی دختر مزدور برد
در حضورش بنده می‌نالد چو نی بر لب او ناله‌های پی به پی
(پس چه باید کرد: ۴۰۱)

به دوش زمین بار سرمایه‌دار ندارد گذشت از خور و خواب و کار
جهان راست بهروزی از دستمزد ندانی که این هیچ‌کاره است دزد؟
(نقش فرنگ: ۲۶۵)

○ سرمایه‌داران، مزدوران (کارگران) را فریب می‌دهند و در حالی که خود حداکثر سود را برای خود روا می‌دارند، تا می‌توانند حداقل را نیز از آنان دریغ می‌کنند و با این همه جریان را وارونه جلوه می‌دهند.

غوغای کارخانه آهنگری ز من گلبانگ ارغنون کلیسا از آن تو
نخلی که شه خراج بر او می‌نهد ز من باغ بهشت و سدره و طوبی از آن تو
این خاک و آن چه در شکم او از آن من وز خاک تا به عرش معلا از آن تو

(همان: ۲۶۹)

○ سرمایه‌داران با امکاناتی که در اختیار دارند سعی می‌کنند مزدوران را همچنان ناآگاه نگه دارند، یا کاری می‌کنند که فقط زبان حالی از آنان باقی بماند:

ز مزد بنده کرباس پوش و محنت کش نصیب خواجه ناکرده کار، رخت حریر
ز خون فشانی من لعل خاتم والی ز اشک کودک من گوهر ستام امیر

(همان: ۲۷۰)

○ سرمایه‌داران و قدرتمندان، آزادی مزدوران را بر نمی‌تابند و همواره آنان را تحت کنترل خود می‌خواهند.

بطی می‌گفت بحر آزاد گردید چنین فرمان ز دیوان خضر رفت
نهنگی گفت رو هر جا که خواهی ولی از ما نباید بی‌خبر رفت

(همان: ۲۷۰)

هم ملوکیت بدن را فربهی است سینه بی‌نور او از دل تهی است
مثل زنبوری که بر گل می‌چرد برگ را بگذارد و شهش برد

(جاوید نامه: ۳۰۵)

○ سرمایه‌اندوزان مال و ثروت را جمع می‌کنند ولی خود نیز از آن استفاده لازم را نمی‌برند و هدفشان اندوختن است و گاه بی‌گور و کفن‌اند.

مردن بی‌برگ و بی‌گور و کفن گم شدن در نقره و فرزند و زن

(همان: ۳۱۱)

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول
گر نداری اندرین حکمت نظر تو غلام و خواجه تو سیم و زر

نی به جامش باده و نی در سیوست کاخ‌ها تعمیر کرد و خود به کوست
 (پس چه باید کرد: ۴۰۱)

○ رباخواران جز ایجاد فتنه اثری ندارند و جانشان تیره و دلشان چون سنگ است و در واقع
 درندگان بی‌چنگ و دندان‌اند.

از ربا آخر چه می‌زاید؟ فتن کس نداند لذت قرض حسن
 از ربا جان تیره‌دل چون خشت و سنگ آدمی درنده بی‌دندان و چنگ
 (جاوید نامه: ۳۱۶)

ب - در سطح میان جامعه‌ای.
 در این سطح نیز اقبال دو محور را باز می‌شناسد.

۱ - جامعه‌های عقب مانده و هویت گم کرده و «بی‌خودی شده» این جامعه‌ها با رویکردها و
 عملکردهای خود زمینه‌آستثمار، واماندگی و عقب‌افتادگی خود را فراهم می‌آورند.

- علل عقب‌ماندگی و خود گم‌کردگی.

○ کنار نهادن هویت اسلامی و روی آوردن به غرب و ریزه‌خوار خوان غرب شدن و همه چیز
 را از غرب خواستن و بت غرب را طلبیدن و بت‌پرستی جدید پیشه کردن و به فکر مادیات
 و خور و خواب بودن.

در عجم گردیدم و هم در عرب مصطفی نایاب و ارزان بولهب
 این زخود بیگانه این مست فرنگ نان جو می‌خواهد از دست فرنگ
 تا دل او در میان سینه مرد می‌نیدیشد مگر از خواب و خورد
 از فرنگی می‌خرد لات و منات مؤمن و اندیشه او سومنات
 (پس چه باید کرد: ۴۱۳)

- علائم عقب‌ماندگی و خود گم‌کردگی

○ کشورهای شرقی و اسلامی با اقدامات خود آب در آسیای دشمن می‌ریزند و بر ویرانی
 خود می‌افزایند. در کارها و برنامه‌ریزی‌ها جدی نیستند و شرایط اجتماعی مناسبی ندارند و
 فقط در اندیشه مادیات و گذران زندگی هستند. توانگران آن‌ها فقط به خود می‌اندیشند و
 در بند رفاه مادی خود هستند و فقط به زیبایی ظاهری توجه دارند و در بند حقیقت نیستند
 و سودای آن ندارند. قدرت‌پرستند و سود خود را در زیان دین و ایمان می‌جویند. مردم در

این جامعه‌ها فقط به امروز خود توجه دارند و به فردا نمی‌اندیشند. به نیاکان خود فخر و مباحثات می‌کنند و اهل عمل نیستند. با بیگانگان عهد می‌بندند و به تعبیر اقبال با خشت حرم دیر را سرپا نگه می‌دارند.

هر زمان اندر تلاش ساز و برگ کار او فکر معاش و ترس و مرگ
منعمان او بخیل و عیش دوست غافل از مغزند و اندر بند پوست
از نیاکان دفتری اندر بغل الامان از گفته‌های بی‌عمل

(پس چه باید کرد: ۳۹۳)

۲ - جوامع غربی یا به تعبیر اقبال «یورپ» و «افرنگ» ملت‌های دیگر را استثمار می‌کنند و حاصل تلاش و دسترنج آن‌ها را به یغما می‌برند. نانشان را می‌خورند و جانشان را می‌گیرند. در پوشش تهذیب آدم‌کشی می‌کنند و آدم‌دری می‌کنند و آن را در پرده سوداگری پنهان می‌کنند. از طریق سیستم بانکی که از تجلیات تدبیر یهود است نور حق را از سینه انسان‌ها می‌ربایند و تا چنین است دین و دانش و تهذیب فکر خامی بیش نخواهد بود.

امتی بر امت دیگر چرد دانه این می‌کارد، آن حاصل برد
شیوه تهذیب تو آدم‌دری است پرده آدم‌دری سوداگری است
این نبوک این فکر چالاک یهود نور حق از سینه آدم ربود

(همان: ۴۰۱)

- ویژگی‌های استثمارگری غرب سرمایه‌دار.

o همراه و همگام بودن سرمایه‌داری با قدرت و چیرگی سیاسی.

خود بدانی پادشاهی قاهری است قاهری در عصر ما سوداگری است

(همان: ۴۰۱)

o دورویی و دوگانگی گفتار و عمل.

آن جهان‌بانی که هم سوداگرست بر زبانش خیر و اندر دل شر است

o از بین بردن ماهیت انسان در جریان تولید ماشینی.

کشتن بی‌حرب و ضرب آیین اوست مرگ‌ها در گردش ماشین اوست

(همان: ۴۱۱)

○ استفاده از مواد خام ارزان کشورهای دیگر و فروش کالاهای گران تولید شده از آن‌ها به این کشورها.

قالی از ابریشم تو ساختند باز او را پیش تو انداختند

(همان: ۴۱۱)

ج - چاره جویی در سطح فردی.

- فراد با پیشه کردن «فقر» و «بی‌نیازی» و «قناعت» زمینه‌سوء استفاده از خود و وامدار دیگران شدن و مورد استثمار قرار گرفتن را از میان بردارند و همت بلند دارند و سر خود بالا گیرند و در عین فقیر بودن شاهی کنند و در یک کلام به خود آیند و «خودی» خویش باز یابند.

شد پریشان برگ گل چون بوی خویش ای خود رم کرده باز آ سوی خویش

(اسرار خودی: ۴۸)

○ نه تنها از دیگران بی‌نیاز باشند بلکه برای دیگران منشأ خیر شوند.

مسلم استی بی‌نیاز از غیر شو اهل عالم را سراپا خیر شو

(همان: ۴۸)

○ منت از توانگران نبرند و خود را در معرض امر و نهی آنان قرار ندهند.

منت از اهل کرم بردن چرا نشتر لا و نعم خوردن چرا

(همان: ۴۸)

○ به دون همتان تمکین نکنند و خود را به آنان ارزان نفروشند و رزق خود از آنان نخواهند و قدر خود را بدانند، هر چند که بسیار نیازمند باشند.

رزق خود را از کف دونان مگیر یوسف استی خویش را ارزان مگیر

(همان: ۴۸)

○ در حد ضرورت و حداقل مورد نیاز مصرف کنند و پا از گلیم خود فراتر ننهند، تا آزاد و آزاده بمانند که این خود سرمایه بزرگی است.

سبحه اقلل من الدنيا شمار از تعش حراً شوی سرمایه‌دار

(همان: ۴۸)

○ با همت والا و تلاش خود را از دیگران بی‌نیاز سازند و خود را از شرایط نامناسب رها سازند و زیردست نمانند.

تا توانی کیمیا شو، گل مشو در جهان منعم شو و سائل مشو

(همان: ۴۸)

○ سرمایه خود را که شرف و حیثیت آنان است به هیچ قیمت از دست ندهند و برای امور مادی معنویت خود را از دست نگذارند.

پشت پا زن تخت کیکاوس را سر بده از کف مده ناموس را

(همان: ۴۸)

○ معنی بی‌نیازی حفظ هویت و «خودی» خویش است و در دیگران ادغام نشدن و استقلال خود نگه داشتن و برای خود زیستن است و اندیشه مستقل داشتن و زنجیری اندیشه دیگران نبودن.

بی‌نیازی رنگ حق پوشیدن است رنگ غیر از پیرهن شوییدن است

(خلاصه مثنوی: ۱۰۸)

○ اعتماد به نفس و اتکا به شخصیت خود از محورهای اصلی بی‌نیازی است. باید به خود تکیه و با بال‌های خود پرواز کرد و از آتش وجود خود گرم شد و تکیه‌گاهی به جز خداوند جست و جو نکرد.

تا کجا طوف چراغ محفلی ز آتش خود سوز اگر داری دلی

از پیام مصطفی آگاه شو فارغ از ارباب دون الله شو

(همان: ۱۰۸)

○ انسان باید تقدیر خود را با تلاش و پایمردی رقم زند و هر چه را پیش آید تقدیر الهی نداند که تقدیر خداوند نیز همان است که ما خواسته‌ایم و زمینه‌های آن را فراهم آورده‌ایم. حتی اگر تقدیر ما همین شرایط نامناسب کنونی رقم زده شده باشد، باز هم می‌توانیم آن را تغییر دهیم.

تو اگر تقدیر نو خواهی رواست زانکه تقدیرات حق بی‌انتهاست

خاک شو نذر هوا سازد تو را سنگ شو بر شیشه اندازد تو را

شب‌نمی افتندگی تقدیر توست قلزمی پابندگی تقدیر توست

(جاوید نامه: ۳۳۰)

کلك حق از نقش‌های خوب و زشت هر چه ما را سازگار آمد نوشت
(همان: ۳۳۷)

○ قدرت و مکنت دیگران آن‌ها را بزرگ به نظر نیاید و سبب تبعیت آنان نشود. قدرت سلطان را نیز به چیزی نگیرند و بر حکمش گردن نهند و این است معنای واقعی «فقر» و «درویشی».

من فدای آن که درویشانه زیست وای آن که از خدا بیگانه زیست
(همان: ۳۸۶)

در نگاهش قصر سلطان کهنه دیر غیرت او برتابد حکم غیر
(پس چه باید کرد: ۳۹۱)

فقر خیر گیر با نان و شعیر بسته فتراک او سلطان و میر
(همان: ۳۹۵)

د - چاره‌جویی در سطح اجتماعی

○ برادری و "مساوات" از جمله رویکردهای اصلی اسلام به‌شمار می‌رود که با ایجاد آن‌ها بسیاری از مشکلات موجود از میان خواهد رفت. فاصله‌های اجتماعی کم خواهد شد و همدلی و وفاق جای ستیز و نفاق را خواهد گرفت. برادری براساس اشتراک در ایمان به خدا و پیامبر او و مساوات در گوهر انسانی، حذف امتیازات قومی و فرقه‌ای و برابری در برابر قانون و فرصت‌های زندگی است، که جامعه در اختیار افراد قرار می‌دهد.

مرسلان و انبیا آبی او اکرم او نزد حق اتقای او
کل مؤمن اخو اندر دلش حریت سرمایه آب و گلش
ناشکیب امتیازات آمده در نهاد او مساوات آمده

(رموز بی‌خودی: ۷۱)

پیش قرآن بنده و مولا یک است بورییا و مسند دیبا یکی است

(همان: ۷۳)

مذهب او قاطع ملک و نسب از قریش و منکر است فضل عرب
احمران با اسودان آمیخته آبروی دودمانی ریخته

(جاوید نامه: ۳۰۱)

○ حقوق افراد تهی دست باید احقاق شود. آنان در اموال توانگران سهیمند، و توانگران از طریق پرداخت زکات و انفاق باید در کم شدن فاصله اجتماعی ایفای نقش کنند.

حب دولت را فنا سازد زکوه هم مساوات آشنا سازد زکوه
دل ز حتی تنفقوا محکم کنید زر فزاید الفت زر کم کنید

(اسرار خودی: ۳۱)

○ توانگران به جای فخر فروشی و ثروت خود را به رخ دیگران کشیدن و شاهانه زیستن، باید فقر پیشه کنند و ساده بزیند. حاکمان ساده زیستن و خدمت به خلق را از خلفای راشدین و به ویژه از حضرت علی علیه السلام و نیز حضرت زهرا علیها السلام بیاموزند که این شیوه پیامبر اکرم و آیین اسلام است.

پادشاه و کلبه‌ای ایوان او یک حسام و یک زره سامان او
بهر محتاجی دلش آن گونه سوخت با یهودی چادر خود را فروخت

(رموز بی خودی: ۱۰۳)

سروری در دین ما خدمتگریست عدل فاروقی و فقر حیدریست
در قبای خسروی درویش زی دیده بیدار و خدا اندیش زی
در امارت فقر را افزوده‌اند مثل سلمان در مدائن بوده‌اند

(بندگی نامه: ۹۱)

○ اگر امور اصلاح نشود و تضادهای موجود از بین نرود، قیام بر ضد ظلم و ستم و استثمارگری چاره کار است؛ که این امر هم اجتناب‌ناپذیر و هم یک وظیفه و ضرورت است.

مرد فقیر آتش است، میری و قیصری خس است فال و فر ملوک را حرف برهنه‌ای بس است

(جاوید نامه: ۲۸۶)

غلام گرسنه دیدی که بردرید آخر قمیص خواجه که رنگین ز خون ما بوده‌ست؟
شرار آتش جمهور کهنه سامان سوخت ردای پیر کلیسا قبای سلطان سوخت

(نقش فرنگ: ۲۶۷)

بنده درمانده را گوید که خیز هر کهن معبود را کن ریز ریز
مرد حق افسون این دیر کهن از دو حرف ربی الاعلی شکن

(پس چه باید کرد: ۳۹۱)

هـ - چاره‌جویی در سطح میان جامعه‌ای (جهانی).

۱ - در سطح جهان اسلام.

○ مسلمانان با بازگشت به «خودی» اسلامی می‌توانند مشکلات موجود در رابطه میان خود و جهان غرب را از میان بردارند؛ و این رابطه یک طرفه را حذف کرده معادله جهانی موجود را که یکسره به نفع غرب و به زیان کشورهای شرقی است بر هم زنند و فرصت استثمارگری را از غرب بگیرند. به خود و مردم خود تکیه و به آنچه در خود دارند بسنده کنند و خود نیازهای خود را برآورند و بکوشند تا به خود کفایی برسند.

عرب را حق دلیل کاروان کرد که او با فقر خود را امتحان کرد
اگر فقر تهی‌دستان غیور است جهانی را ته و بالا توان کرد

(ارمغان حجاز: ۴۶۲)

از فریب او اگر خواهی امان اشترانش را ز حوض خود بران
بی‌نیاز از کارگاه او گذر در زمستان پوستین او مخر
بوربای خود به قالینش مده بیدق خود را به فرزینش مده
آن چه از خاک تو رست ای مرد حر آن فروش و آن بیوش و آن بخور
آن نکو بینان که خود را دیده‌اند خود گلیم خویش را بافیده‌اند

(پس چه باید کرد: ۴۰۸)

○ کشورهای شرقی و اسلامی با تجدیدنظر در سطوح و بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی و تجدید ساختار آن بر اساس مبانی موجود در فرهنگ و تمدن خود می‌توانند رفاه مادی و ارتقاء معنوی را به طور همزمان مورد توجه قرار دهند و جامعه‌ای ایده‌آل پدید آورند و به این گونه هم از کشورهای غربی بی‌نیاز شوند و هم با ایجاد الگوی مناسب، سیطره جهانی آن‌ها را از بین ببرند. جامعه ایده‌آل و مورد نظر اقبال در قالب ویژگی‌های یک شهر خیالی به نام «مرغدین» که در مریخ قرار دارد معرفی می‌شود. این شهر از نظر شکل ظاهری، زیبا و از نظر شرایط زیست محیطی سالم است و دیو ماشین آسمان‌ها را آلوده نکرده است.

مرغدین و آن عمارات بلند من چه گویم زان مقام ارجمند
بر طبیعت دیو ماشین چیره نیست آسمان‌ها از دخان‌ها تیره نیست

(جاوید نامه: ۳۲۹)

○ مردم هم همه به کسب و کار اشتغال دارند و کسی در آنجا بیکار نیست و هیچ کس گدایی نمی‌کند. مادیات ذهن مردم را به خود مشغول نمی‌کند، زیرا نیازهای زندگی همه تأمین می‌شود و بنابراین همه برای آموختن علم و پرداختن به هنر فرصت کافی در اختیار دارند.

نی به بازاران ز بیکاران خروش نی صداهای گدایان در دو گوش
خدمت آمد مقصد علم و هنر کارها را کس نمی‌سنجد به زر

(همان: ۳۲۹)

○ همه تعادل روانی دارند و گشاده‌روی و خوش برخورد هستند.

ساکنانش در سخن شیرین چو نوش خوبروی و نرم خوی و ساده‌پوش

(همان: ۳۲۹)

○ هر کس برای خود و برای همه جامعه کار می‌کند و فاصله اجتماعی و ارباب رعیت و زبردست و بالادست وجود ندارد و همه از دسترنج خود بهره می‌برند و هیچ کس مردم را استثمار نمی‌کند.

سخت‌کش دهقان چراغش روشن است از نهاب ده خدایان ایمن است
کشت و کارش بی نزاع آب جو است حاصلش بی‌شرکت غیری از اوست

(همان: ۳۲۹)

○ روابط اجتماعی براساس منطق و تفاهم شکل گرفته و زورمداری در تنظیم آن نقشی ندارد و بنابراین، نظامی‌گری از شیوه‌های تعامل حکومت با مردم به‌شمار نمی‌رود و نیازی به نیروی نظامی وجود ندارد.

اندران عالم نه لشکر نه قشون نه کسی روزی خورد از کشت و خون

(همان: ۳۲۹)

○ تملق و چاپلوسی و استفاده از شیوه‌های تبلیغاتی رایج در جوامع کنونی که بر دروغ پراکنی و مردم فریبی با استفاده از هنر نویسندگی استوار است در آنجا دیده نمی‌شود و همه حرمت قلم را پاس می‌دارند.

نی قلم در مرغدین گیرد فروغ از فن تحریر و تشهیز دروغ

(همان: ۳۲۹)

○ او معتقد است که کشورهای شرقی و اسلامی می‌توانند و باید به اقدام مهمی که ضرورت تاریخی است دست یازند، زیرا در گذشته یک فرهنگ و تمدن عظیم را که مزایای فرهنگ و تمدن کنونی جهان‌گستر غرب را داشته و از معایب آن نیز به دور بوده است پدید آورده‌اند؛ ولی با کجروی‌های خود آن را به بیراهه کشانده و ماهیت دیگری به آن داده و خوش ظاهر و بد باطنش ساخته است و غرب در واقع میراث‌خوار آن‌ها است. پس شرقیان کاری را که یک بار در گذشته انجام داده‌اند، دوباره می‌توانند و باید انجام دهند.

عصر حاضر زاده‌ایام توست	مستی او از می‌گلفام توست
شارح اسرار او تو بوده‌ای	اولین معمار او تو بوده‌ای
تا به فرزندی گرفت او را فرنگ	شاهدی گردید بی‌ناموس و ننگ
گرچه شیرین است و نوشین است او	کج خرام و شوخ و بی‌دین است او
مرد صحرا پخته‌تر کن خام را	بر عیار خود بزن ایام را

(پس چه باید کرد: ۴۰۸)

○ اقبال طلایه‌های بیداری و عکس‌العمل مناسب را در شرق دیده و به آن امیدوار بوده است. او آینده شرق را از رهگذر انقلابی که پدید خواهد آورد روشن می‌بیند.

پس چه باید کرد ای اقوام شرق	باز روشن می‌شود ایام شرق
در ضمیرش انقلاب آمد پدید	شب گذشت و آفتاب آمد پدید

(همان: ۴۰۹)

۲ - در سطح جهانی.

○ اقبال همه مشکلات موجود در جهان را ناشی از غرب سرمایه‌دار می‌داند و معتقد است که غرب خود نیز به دامی که برای دیگران نهاده و آن‌ها را گرفتار کرده، گرفتار آمده است.

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد	زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره‌ای	هر زمان اندر کمین بره‌ای
مشکلات حضرت انسان از اوست	آدمیت را غم پنهان از اوست

(همان: ۴۰۹)

○ همه این مشکلات ناشی از مادی‌گرایی و عقل‌خودبین غرب است که آدمی را جز ماده و به تعبیر اقبال آب و گل نمی‌داند و به این ترتیب او را از جایگاه واقعی خود به زیر می‌کشد.

در نگاهش آدمی آب و گل است کاروان زندگی بی منزل است
(همان: ۴۰۹)

عقل خودبین غافل از بهبود غیر سود خود بیند نبیند سود غیر
(جاوید نامه: ۳۱۰)

○ از این رو اقبال هر حرکت و اقدامی را که به ویران یا متزلزل شدن بنیان جوامع سرمایه‌دار غربی منجر شود ارزشمند می‌داند و آن را می‌ستاید و بر این اساس از جنبش کمونیستی مارکس که باعث رهایی مردم از استثمار غرب سرمایه‌دار شده است ستایش می‌کند ولی در عین حال معتقد است که چنین جنبش‌هایی چون ماده‌گرا هستند و به بعد معنوی و الهی مردم توجه ندارند سرانجام راه به جایی نمی‌برند. اقبال معتقد است که ماده‌گرایی همه غرب را در چنبره خود گرفته و سرمایه‌داری و کمونیسم هر دو در آن گرفتار آمده‌اند.

صاحب سرمایه از نسل خلیل یعنی آن پیغمبر بی جبرئیل
زانکه حق در باطن او مضمحل است قلب او مؤمن دماغش کافر است
غربیان گم کرده‌اند افلاک را در شکم جویند جان پاک را
(همان: ۳۰۵)

○ و بر این اساس است که هر دو را یعنی مارکسیم را که مظهر مادیت مردم‌گرا است و سرمایه‌داری را که مظهر مادیت همراه با سلطه و ملوکیت است یک جا نکوهش می‌کند.

هر دو را جان ناصبور و ناشکیب هر دو یزدان ناشناس آدم فریب
زندگی این را خروج آن را خراج در میان این دو سنگ آدم زجاج
غرق دیدم هر دو را در آب و گل هر دو را تن روشن و تاریک دل
(همان: ۳۰۶)

○ اقبال نهایتاً گرایش به وحی و پیروی از خواست خداوند را که در برگیرنده مصلحت و سود همه مردم جهان است، راه حل نهایی می‌داند و به این ترتیب نابرابری‌ها و فاصله‌های اجتماعی در سطح جهان نیز از میان می‌رود.

وحی حق بیننده سود همه در نگاهش سود و بهبود همه
عادل اندر صلح و هم اندر مصاف وصل و فصلش لا یراعا لا یخاف
غیر حق چون ناهی و آمر شود زود او بر ناتوان قاهر شود
(همان: ۳۱۰)

نتیجه گیری

اقبال علاوه بر مسائل شبه قاره هند، کشورهای اسلامی و کشورهای شرقی؛ مسائل جوامع انسانی معاصر را نیز مورد توجه قرار داده و ریشه همه مشکلات را در موارد زیر تشخیص داده است:

- ۱ - دوری از معنویت و دین
 - ۲ - سيطرة مادی گرایی در سطح جهان
 - ۳ - سيطرة سرمایه داری غربی در سطح جهان
 - ۴ - خود گم کردگی و بی هویت و به تعبیر خود اقبال «بی خود» بودن کشورهای توسعه نیافته (شرق).
 - ۵ - نابسامانی شرایط اجتماعی کشورهای توسعه نیافته (شرق).
 - ۶ - کثرت گرایی ناشی از تضادهای گروهی و قومی در کشورهای توسعه نیافته (شرق).
- بنابراین، راه حل مشکلات و چالش های ناشی از این عوامل را نیز در دو محور زیر و به طور هم زمان دست یافتنی می داند:
- ۱ - به خود آمدن و باز یافتن خودی کشورهای توسعه نیافته (شرق).
 - ۲ - مقابله با استعمار و استثمار غرب سرمایه دار.

منابع

- اقبال، جاوید. ۱۳۶۲. *زندگی نامه محمد اقبال لاهوری*. تهران: انتشارات فردوسی.
- اقبال، محمد. ۱۳۷۳. *کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری*. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- شریعتی، علی. ۱۳۵۶. *نامه ای به دفاع از علامه اقبال و مسلم لیک*. تهران: انتشارات حسینیه ارشاد.
- شریعتی، علی. بی تا. *مجموعه آثار پنج*. تهران: انتشارات حسینیه ارشاد.
- صافی، قاسم. ۱۳۶۶. *سفرنامه پاکستان*. تهران: انتشارات کلمه.
- مطهری، مرتضی. بی تا. *نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر*. تهران: انتشارات صدرا.